



نشانه - معناشناسی ابژه فرش و میل، رقیب یا رفیق؟

حتی بهشتی دارد. فرش اگر چه روی زمین است، اما بازتاب طبیعت بالاست؛ چرا که گل‌ها، نقوش، و رنگ‌ها همه دلالت بر فضایی آرمانی و موسیقایی دارند. همه می‌دانیم که فرش، موسیقی است. چرا که نقش‌ها در هم تنیده می‌شوند و سکوت‌شان آهنگ جاری در فضا است. فرش رؤیای بهشت از دست رفته را همواره زنده می‌کند. پس در فرش فقط زمین نیست که طنین دارد، بلکه آسمان و همه اجزای طبیعت حضور دارند. ما حتی از بالای میل دوست داریم زیر پایمان فرش باشد و آن را لمس کنیم یا به آن نگاه کنیم. نکته دیگر اینکه ما با فرش بتدریج در تعامل قرار می‌گیریم. فرش زیر نگاه ما تمام نمی‌شود. یعنی فرش نمود دیرشی دارد و طول می‌کشد. در حالی که میل یک فوریت ارتباط است. تا روی آن قرار بگیریم تمام می‌شود؛ چرا که میل امکان گسترده شدن زیر پای ما ندارد. اما فرش استمرار می‌یابد و دامنه حضور ما را با خود استمرار می‌بخشد. ما با فرش همواره در حال توسعه نگاه و ادامه لذت هستیم. اما میل این خاصیت استمرار دامنه حضور را ندارد. پس با فرش احساس سرزندگی داریم. با میل احساس راحتی داریم، فرش شاعرانگی ما را طراوت می‌دهد. اما میل شاعرانه نیست؛ استعاره ندارد؛ ریتم و ضرباهنگ تولید نمی‌کند. غربت ما را پر نمی‌کند. اما با وجود این ما میل را ترجیح دادیم و فرش را عقب راندیم تا اینکه فرش‌ها کوچکتر و کوچکتر شدند؛ اما خوشبختانه همچنان ماندند. بنابراین، بیاییم و این دامنه حضور را حفظ کنیم. حالا که اینچنین است، فرش و میل را در مسیر آشتی قرار دهیم. هر فضای خالی از خانه را با فرش پر کنیم. در گذشته فرش نقش مهم اجتماعی نیز داشته است. یعنی همیشه فرش برای بیش از یک نفر بوده است. اما میل این کارکرد اجتماعی را ندارد. میل یا یک نفره است یا دو نفره. حالا فرش‌ها هم آنقدر کوچک شدند که حداکثر دو نفر را در خود جای می‌دهند. اما چه باک؟ باز هم فرش جوهری دارد که میل ندارد. فرش تاروپود دارد؛ تن فرش با تن طبیعت و حیوان و گیاه و زمین و خاک گره خورده است. فرش چهار عنصر اصلی طبیعت که تولیدکننده آهنگ استعاره و شاعرانگی است، یعنی، هوا، خاک، آتش و آب را دارد؛ حتی عنصر جنگل را نیز داراست. چون از دل طبیعت می‌آید. فرش هم وحشی و هم رام است. هم زمینی و هم آسمانی است. هم تاریخ دارد و هم برابر تاریخ قدمت دارد. هر چند که فرش در برابر میل کوچک شده است اما مقاومت کرده و حضور دارد. قدر این حضور را بدانیم. شاید اگر صنعتگران ما میل‌هایی با روکش فرش یا طرح فرش تهیه می‌کردند و اگر بیشتر از فرش یا مواد آن برای روکش صندلی و میل استفاده می‌شد، بخشی از غربت ما هم جبران می‌شد. فرش مقدس است. بر بال‌های این تقدس نشستن یک فرصت است. یک عدد میل کمتر و یک فرش کوچک بیشتر یعنی صمیمیت خود با هستی را یافتن و بر نوازش دیداری خود افزودن.

فضای اصلی خانه ما را تشکیل می‌داد و آن را پر می‌کرد. با رسیدن میل‌ها در عصر مدرن، بسیاری از این ویژگی‌های نشانه‌ای فرش نیز کارایی خود را از دست دادند. میل، رقیب جدی فرش شد. و هر چه بیشتر به خانه‌های ما نفوذ کرد، ابعاد فرش‌ها کوچکتر شدند. فرش کارکرد اصلی و کاربردی خود را از دست داد و بیشتر به ابژه یا شیء تزئینی تقلیل یافت. اما میل چه چیز بیشتر و چه چیزی کمتر از فرش دارد؟ ما روی میل نمی‌ایستیم یا روی آن دراز نمی‌کشیم. فقط روی آن می‌نشیم. تن ما در یک ارتباط کامل با میل قرار نمی‌گیرد. اگر چه میل ما را از زمین بلند کرد، ولی ما را از خاک و طبیعت دور کرد. این فاصله سبب شد تا وجهی از صمیمیت ما با جهان طبیعت کمرنگ شود. اما اینک این پرسش مطرح است که چرا با وجود اینکه میل جای فرش را برای نشستن گرفته است، ما همچنان به فرش نیاز داریم؟ بدون فرش خانه خالی است. اصطلاح خانه خالی است، دلالت بر این ویژگی دارد، که بدون فرش احساس غربت داریم، باور به در خانه بودن نداریم؛ یعنی گویا در اداره هستیم و فضای صمیمی خود را نیافته‌ایم. پس فرش کارکرد آرمانی، اسطوره‌ای و

با کمی تأمل پیرامون خودمان، با این پرسش مواجه می‌شویم که چرا فرش در طول زمان رفته رفته کوچکتر شده است؟ و این تغییر چه تأثیری بر سبک زندگی ما گذاشته است؟ در واقع، نقش مکانی فرش و میل چیست و بر اساس چه معیارهایی در طول زمان این دو به رقبایی جدی تبدیل شدند؟ چگونه میل توانست فرش را به عقب‌نشینی وادار کند و بخشی از فضای خود را به آن بدهد؟ آیا این عقب‌نشینی ویژگی تاریخی دارد؟ آیا فضایی کاربردی بر آن حاکم است؟ یا اینکه عقب‌نشینی فرش در برابر میل به دلیل وجوه مدرنیته است؟ ابتدا لازم است به چند ویژگی نشانه‌ای فرش در مقایسه با میل اشاره کنیم. فرش محدوده و دامنه فضایی را که قرار است ما روی آن قرار بگیریم، مشخص می‌کند. بنابراین تعیین‌کننده حد و حدود ما در فضا است. در ضمن ما به سه حالت روی فرش قرار می‌گیریم: می‌توانیم روی آن بایستیم؛ روی آن بنشینیم یا روی آن دراز بکشیم. این سه وضعیت نشان می‌دهد که میزان و طیف رابطه تغییر می‌کند. یعنی حتی اگر از دیدگاه استوارت هال هم نگاه کنیم، نوع و طیف فاصله‌گذاری درجه‌بندی دارد. یعنی در حالت ایستاده تن ما در فاصله بیشتر، در حالت نشسته روی فرش، تن ما دارای فاصله کمتر و در حالت دراز کشیده در وضعیتی صمیمی و رابطه کامل تن به تن با فرش قرار می‌گیریم. در کارکردی تاریخی، فرش نقش تمایزی نیز داشته است؛ براساس اینکه کدام قسمت از خانه فرش شده است، ما آن را تمیز و پاک می‌دانستیم؛ بنابر این فرش عامل تمایزگذاری بین پاک و ناپاک بوده است. این تمایزگذاری آنقدر برجسته بوده که ما معمولاً همیشه به فرش اطمینان داریم و روی آن نماز می‌خوانیم. نکته دیگر این است که فرش ما را به زمین نزدیک می‌کند و ما در صمیمیت با خاک قرار می‌گیریم. این امر دلالت بر رابطه طبیعی بود که بین ما و طبیعت یعنی خاک برقرار می‌شد. در واقع فرش واسطه بین ما و طبیعت یعنی همان زمین و خاک بود. این نقش فرش را نقش حائلی یا میانجی می‌دانیم. بعضی فلاسفه چینی اعتقاد داشتند که نشستن روی زمین و نزدیک شدن به زمین سبب حس آرامش و امنیت در ما می‌شود. در ضمن، آداب نشستن روی فرش نیز ویژگی‌های خود را داشت که سبب می‌شد تا بدن انعطاف و کارآیی خاصی را در اثر تمرین و ممارست کسب کند. همه این موارد در شرایطی ممکن بودند که فرش هنوز



با رسیدن میل‌ها در عصر مدرن، بسیاری از ویژگی‌های نشانه‌ای فرش کارایی خود را از دست دادند. میل، رقیب جدی فرش شد. و هر چه بیشتر به خانه‌های ما نفوذ کرد، ابعاد فرش‌ها کوچکتر شدند. فرش کارکرد اصلی و کاربردی خود را از دست داد و بیشتر به ابژه یا شیء تزئینی تقلیل یافت